



وب‌کاوی، سرک‌کشیدن به پستوهای «وب» همراه با داروسازان و بـنگار «八年»



من دکتر داروساز و تصمیم دار

اینجا رو برا نوشتمن خاطرات و اتفاقاتی که توی داروهانه برای من پیش می‌آید افتتاح کنم.

.....

به انتخاب: شاد. دات. کام

مقدمه

انسان‌های نخستین دلتنگی‌هایشان را روی دیواره سنگی غارها حک می‌کردند، نقش‌های حکاکی شده تا مدت‌ها از حیواناتی بود که دیده بودند یا می‌شناختند. اما با کشف خط، نقاشی به جایگاه خودش رفت و دیواره غارها خط خطی‌اشد. در دوره‌های نزدیک به معاصر دیوارنویسی یک راه پیامرسانی مجاز شد که در کنار راه مُجاز روزنامه‌نویسی و راه کمتر (غیر) مجاز شب نامه‌نگاری! به پیامرسانی پرداختند.

* * *

به یادگار کشیده فطی به دلتنگی

در این زمانه ندیدم افیق یک ازگی

پس می‌شد گاه دلتنگی خطی کشید: به تنه درختی، به دیوار خانه‌ای و یا در دفترچه خاطراتی. آن‌چه را که همه می‌دیدند وجهی عمومی یافت و آن‌چه در دفتر خاطرات می‌آمد جنبه‌ای خصوصی بیدا کرد. حالا در هزاره سوم برپاکردن وبلاگ برای خاطره‌نویسی در آن وسیله‌ای شده است برای فریاد زدن دلتنگی یا شریک کردن همگان در آن‌چه پسندیده‌ایم، از آن خوشمان آمده و یا این که دلمان را به درد آورده. این دل مشغولی جهان شمول برای کسانی مطلوب و مطبوع است که دل و دماغ نوشتن دارند و نیز مخاطبانی که وقت و حوصله گشتوگذار در فضای مجازی و مرور بر این نوشته‌ها.

از سر کنجکاوی کلمه «داروساز» را نشانه راه کردم و در هزارتهای مجازی مجاز! رفتم جلو. گذارم به «وبکدهایی» افتاد گاه خواندنی و در مواردی دیدنی. به نظرم رسید که باید کار داروسازان یا دانشجویان جوانی باشند که هم روحیه نوجوانی و نوگرانی دارند و هم آن قدر فرصت که هفتنه‌ای چند ساعت را صرف وبـنگاری کنند و در فضای سایبر بگذرانند تا هر عابر با گذرندهای آن‌ها را مرور کند لبخند بزند، غصه بخورد همدردی بکند یا ...

گزیده‌ای از آن‌چه را که دیدم از نظرتان می‌گذرانم. ابتدا آدرس وبلاگ می‌آید بعد یادداشت یا Post صاحب وبلاگ یا «وبه کار». اگر خواستید خودتان سری به آن‌جاهای بزنید و اگر سوغاتی مناسبی یافتد برای «ازای» بفرستید تا دیگران را نیز در لذت گردشگری‌هایتان شریک گردانید. حسن این گونه گشتوگذار این است که در هر وبلاگ به دیگران نیز لینک داده می‌شود و با یک غوطه ناگهان خود را در اعماق این‌کهکشان خواهید دید.

■ این روزها چطور می‌گذرد...

اول از همه عرض کنم خدمت همه خانومای عزیز و دوستای خانوم گلم که روز زن مبارک. راستی روز زن چی کادو گرفتین و چی کادو دادین؟

بعد این که این روزا سرم شلوغه بدجور. هر روز یه اتفاقی که فکر منو مشغول کنه پیش میاد. می‌دونین مث این دکتر خ که عزمش و جزم کرده که منو به زانو در بیاره و برم کاسه گدایی جلوش دراز کنم که ای بابا دکتر برسون نسخه تو این نداری و... منم که طبق معمول مغورو و کله خ. به همه تاکید می‌کنه بربین داروخونه فلاانی بعد وقتی دید من هیچ عکس‌العملی نشون نمی‌دم به خاله جونم که رفته بودن پیششون گفتن که بربین این داروخونه خالمم محلش نداده بودن اومنه بودن اینجا. بازم من گفتم کور خوندی دکتر کور خوندی. اگه این نیلوفره که این چشم خودخواهی تورو در می‌اره. خوب حرصم گرفته دیگه جلو اون که نمی‌تونم این حرفا رو بزنم مجبورم بیام تو وبلاگ بنویسم. حالا شمام لطفا یه همدردی با من بیچاره - فلک زده - بینوا بکنین تا از دست نرفتم ...

از همه اینا بگذریم چن روز پیش توی مجلس ختم یه عزیزی نشسته بودم که تلفنم زنگ زد که ای خانوم دکتر برس که اداره بازرگانی اومنه بازرگانی. می‌گم خوب خانوم اومنه که اومنه آنرا که حساب پاک است از محاسبه چه باک است. به





اشتباه اونا تو یه ضربه بزرگ می خوری. بابا چقد از خودم تعریف کردم.

راستی آقای همسر گفته اینو بنویسم چن روز پیش می خواستیم یه چیزی بگیریم ساعت ۲ ظهر بود کیفمونو نگاه کردیم نه من و نه آقای همسر حتی یه ۵۰۰ تومانی هم توی کیفمون نداشتیم.

چهارم این که خانومه او مده می گه می خواب برم حج این قرصای ال دی رو چطوری بخورم. انگار برا خوردن ال دی هم مناسک خاصی وجود داره!

آقای همسر امشب رفته بیرون با دوستاش. من انگار یه چیزی گم کردم. همینطوری مت معتاداً دارم دور خودم می چرخم که چیکار کنم چی نکنم ...

یه آقایی او مده تو داروخونه می گه با خانوم دکتر کار دارم می گم بفرمایین می گه دکتر برا بچم یه شربت نوشته خانومم بهش نمی ده. می گم خوب حالا می خوابین من چیکار کنم بهش قرصشو بدم. می گه نه فقط خانومم می گه ولش کن نمی خواهد. می گم خوب آقای عزیز من چیکار می تونم براتون بگنم ها؟ به نظر شما من چیکار کنم ها؟

دیگه این که خدا رو شکر ایام به کام است و روزگارم شیرین ...

■ احساس مسؤولیت

سلام.

کامنت های شما عزیزان رو که می خونم خیلی چیزی اما برنامه اینه که وقتی قیمت یه دارو یا به کالا تغییر می کنه توی بازار قیمت همه اجناس رو با هم عوض می کنن دوم این که من سه تا خرید جدید کردم فاکتورا شم موجود سوم آقای من که دور از جون شما نباشی دارو بخش پخش بهداشتی نیست و دارو بیهه و ... بالاخره جونم براتون بگه که اینطور یام نبود که من برا شما تعریف می کنما کلی جنجال و جنگ بود جای همتون خالی.

روز بعد که جریان رو برا پسر خالم تعریف می کنم می گه همه چیو بی خیال بگو ببینم آقای همسر هم رات بوده یا نه می گم آره بیچاره یه گوشه کنار من نشسته بود. می گه بابا تو با یه تیر دو نشون زدی هم جواب رئیس رو دادی هم حساب کارو دست آقای همسر دادی تا بدونه با کی طرفه و اگه بخواه چیزی بگه بدونه عاقبتیش چیه؟

راس می گفت بیچاره آقای همسر شو که شده بود می گفت باور نمی کردم اینطوری بتونی جوابش رو بدی طوری که این رئیسه آخرش نزدیک بود یه معذرت خواهی گنده هم ازت بکنه. به هر حال کلی حالم گرفته شد بابت این اتفاق. آدم بعضی وقتاً اندک خوبی می کنه یه و یکی میاد جواب اینهمه کارایی رو که برا این مردم کردی اینطوری می گه. حالا بگذریم که پرونده هنوز در جریانه و ... یه دوستی داشتم خدا همه جا همراحت باشه همیشه می گفت اندک به دیگران لطف نکن چون باعث می شه توقعت ازشون بالا بره اونوقت با یه کار



خالی به عالمه سوغاتی و شوکولات و ... دیگه خوب خودشم که نبودش برام باعث سندروم ترک شده بود از همه مهمتر.

۵ - خیلی حرف دارم و اندفعه می‌خوام سعی کنم خوب و امیدوارکننده بنویسم از همتون عذر می‌خوام. راس می‌گینا من فقط غرغرامو میام اینجا می‌کنم از خوشیام هیچی نمی‌گم
۶ - از همه مهمتر همتونو دوس دارم ...

■ اodemد

دوستای عزیزم سلام. من زنده‌ام. سالم - سرحال و سرشار از حس زندگی.

دوستای عزیزم خوبین. سال نوتون مبارک. به خدا سرم مث چی شلوغه. باور کنین وقت نکردم بیام سال جدید رو تبریک بگم و آرزوی بهترینا رو برآتون بکنم. اما ماهی رو هر وقت از آب بگیری تازه است. پس سال نو مبارک امیدوارم که بهترین آرزوآتونو روی کاغذی که سال قبل گفتم نوشته باشین و سال بعد یکی یکی خطشون بزنین چون بهش رسیدین. امیدوارم که تمام آرزوهای سال قبلتون رو خط زده باشین.

جاتون خالی امسال سال نو رو کنار یه هفت سین کوچیک بدون ماهی (چون دوستمون معتقد بود این رسم باعث می‌شه کلی ماهی هر سال تلف شن) در کنار دریایی بزرگ خیلچ فارس شروع کردیم. آرزو کردم خوشبخت باشم و احساس خوشبختی و

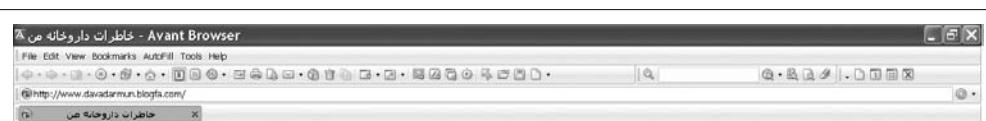
خوشحال می‌شم ولی یه چیزی که خیلی ناراحتم کرده اینه که خیلی از دوستای عزیزم با خوندن متنای من یه احساس سرخوردگی و ناراحتی از رشتیشون از شغلشون یا خستگی از حرفاي من بهشون دست می‌ده. دلم می‌خواهد اینجا چند تا توضیح بدم:

۱ - به خدا من عاشق شغلم هستم با همه خستگیاش با همه دردسرash. باید بودین و می‌دیدین که توی همایش معرفی رشته‌ها بنده چه تعریفایی از رشتمون کردم و چقدر همه تحت تاثیر قرار گرفتن. واقعاً داروپاری شغل راحت خوب باکلاس و ... خیلی شاید الان معنی حرفاي منو درک نکن ايشالا وقتی رفتن توی کار و خودتونو با پزشکا که با اون زحمت شیفت می‌دن مقایسه کردین یا با دندونپزشکا که اونقد کارشون سخته یا هر رشته دیگه ای می‌بینین که بهترین هستین.

۲ - باور کنین من ضمن نوشتن همه مطالبم با این که خیلی غر می‌کنم و خسته‌ام کلی در حال خنده‌ام و واقعاً سخت نمی‌گیرم. از عزیزانی که نگران بنده شدن و ازم خواستن که یه کمی آسوونتر بگیرم واقعاً متشرکم

۳ - در باب سنم هم که نوزده سالمه باید بگم که خوب من چن ساله که نوزده سالمه. ۲۶ دی ماه هر سال من نوزده ساله می‌شم. هر سال نوزده سال ...

۴ - راستی آقای همسر برگشته‌ها ... جاتون



خریدها و هزینه‌های داروخونه رو به تفکیک ماه و شرکت جدا می‌کنم. بالاخره سرم حسابی گرمه ...

۳ - یکی دیگه از این کارای ناتوممی که دارم و هر وقت بپرس فک می‌کنم دلهره می‌گیرم. این خونه بخته! وای نمی‌دونین با یه حساب سردستی فقط ۵۰ تومن می‌خواهد که ساختمن تکمیل شه. حالا دیگه بگذریم که طرف خانوم دکتره و چه جهیزیه‌ای می‌خواهد بیاره یا این که این خونه به این بزرگی رو چطوری باید پرس کرد. بیچاره آقای همسر که همینطور سرش شلوغه مث کارگرای ساختمن کار و کار و کار ... فقط بدیش اینه که وقتی یه کارش ناتومم می‌مونه واسه فردا فکرش مشغول می‌شه دیگه تو هر قصه‌ای رو برash بگی نمی‌شنوه

۴ - دیگه از کارای ناتومم بنده بیماری مامانه. مشکل قلبی پیدا کرده بود. آنژیو کرد. پزشک گفت مشکلی نداره. اما دردش آروم نشد. توی CCU بستری شدند. مراجعه دوباره به دکترش. بازم طبق معمول مشکلی نداره. مراجعه به یه پزشک دیگه. یه رگش که خیلیم خوب آنژیو نشده ۷۰ درصد گرفتگی داره. باید استنت بزاره. دکتر شماره ۳. گرفتگی خیلی بزرگه. احتمالاً نیاز به استنت داره اما باید اسکن بشه که ببینیم خطری برای بیمار نداشته باشه. اسکن انجام شد. خورد به تعطیلی و انتظار ... با خودم فک می‌کنم هر خونواده‌ای نیاز به یه

آرامش هر روز بیشتر از روز پیش وجودمو پر کنه. خوشحالم که بالاخره وقت کردم بیام اینجا بنویسم. فک کنم از فردا حسابی سرم خلوت شه. آخه آقای همسر داره می‌ره سفر و من یکمی وقت آزاد برای خودم پیدا می‌کنم که از همین حالا براش برنامه‌ریزی کردم. کلیش سر زدن به این و اونه. شاید تو این یه هفته‌ای تونستم بیام و یکی دو تا پست دیگه بنویسم. (آخیش انگار که راحت شدم کلی وقت بود چیزی ننوشته بودم.)

■ غرغرهای یک دکتر داروساز

چند وقتی که اینجا چیزی ننوشتم نه این که نخواهم انقد سرم شلوغه که وقتی می‌رسم به کامپیوتر یادم می‌میاد بخوابم. هر شب که میام می‌گم فرداشتب. فرداشتب و بازم فرداشتب ... بالاخره گمونم فردا شب از راه رسیده. و او مدم که مغزم رو خالی کنم ... وقتی کارای ناتومم داری خوب نه می‌تونی خوش خلق باشی نه خوب بخوابی نه آروم بگیری و نه ...

۱ - یکی از کارای ناتومم من همین وبالاگه که متروک شده دیگه.
۲ - دومین کار ناتومم من انجارگردانی پایان ساله که دارم خورده خورده حساب کتابا رو می‌بندم و جمع می‌زنم و تفریق می‌کنم و بالاخره ... قراره نرم‌افزار دارویی جدید سفارش بدم (نرم‌افزار اصفهان).

این که دکتری مهندسی تاجری یا هر چیزی باید توی فقر دست و پا بزنسی.

۵- جونم براتون بگه که افت در آمد پیدا کردیم. نه ما همه فروشگاهها داروخانه‌ها و مطبای شهر. خواهرم می‌گه وای بر شما از قدیم گفتن «طبیان جملگی مخلوق را رنجور می‌خواهد». آقای همسر می‌گه به این دلیله که خیلی وقته خودت به طور مدام و ثابت توی داروخونه نبودی. من اما می‌گم به دلیل اینه که مردم نقدینگی ندارن.

۶- باور کنین آدم نمی‌دونه از دست این شرکتا سرش رو به کدوم دیوار بکوبه. بیمه رو که بعد کلی غر زدن و ... بی خیالش شدیم. حالا این پرسوه داره برا شرکتای دارویی طی می‌شه. این شرکت ف. گ که عامل توزیع شیر نان و سرلاک توی این استانه دیگه کم کم داره می‌ره رو اعصاب من. یه روز می‌گه برا طرف شما تور نداریم دلم می‌خواست بگم خوب شکر خوردی ما رو حوزه خودت اعلام کردی می‌دادیمون به یه حوزه دیگه. یه روز می‌گه می‌فرستی بیان شیرا رو ببرن چک هم بدی بیارن می‌گم بابا من عبوری می‌فرستم تلفنی خواهش می‌کنم کلی تمنا می‌کنم کرایه می‌دم. یه روز می‌گه خانم دکتر فاکتوراتون که پیش ما مونده مهر نداره. یه روز می‌گه برای شما توزیع نداریم فقط مرکز استان آخه می‌دونین چیه مرکز استانیا آدمترن مث این که توی خوشه بنديایي جدید اعلام شده. یه روز می‌گه باید به ازای هر کارتمن شیر نان دونه کادر پزشکی برا راه انداختن کارای پزشکی و بیماری فامیل داره. و گرنه مریض وقتی از اطاق دکتر میاد بیرون بیچاره نمی‌فهمه حتی حالش خوبه یا بد. باید دارو بخوره یا نه؟ بستره شه یا نه. به خدا بیمارا ضعیف‌ترین قشر این جامعه هستن اگه ما پزشکا هواشونو نداشته باشیم خیلی زودتر می‌شکن و از بین می‌رن.

باورتون نمی‌شه اگه بگم من از خرداد در گیر مريض و مريضداری خونواه و فاميل هستم تا همين الان که خدمت شما هستم و دارم براتون می‌نویسم. وقتی می‌گم از هر چی میم بدم میاد همینه دیگه. میم مث مريض مث بیچارگی آدمایی که دردشون وجودمو آزار می‌ده. میم مث معتمد مث آدمایی که نیاز به کمک دارن مث کسایی که التماس می‌کنن به خاطر یه دونه قرص. میم مث مح ... (خودتون جمله بسازین) میم مث مرگ که توی این چن روز تعطیلی یه خونواه که از تبریز اومنده بودن اینورا به علت تصادف مادر خانواده رو از دست دادن. میم مث مرسدس بنز. مث همه اون چیزایی که لیاقتشو داریم اما نداریم. کشوری ثروتمند و ثروتمندتر از کشورهای اونور خلیج داریم اما با همه جربزهای که بیشتر و بیشتر از همه اونا داریم فقر و نداری دست و پا می‌زنیم. یعنی تمام فامیلت چون پاسپورت اونور خلیج رو دارن با نصف جربزه همه مها توی قصر و رفاه و امنیت و آرامش و سلامتی زندگی می‌کنن و تو اینجا با



فراموش شده و ... منم گفتم نکنه به خاطر این دو سه تا فاکتوریه که مونده. گفت خوب اونم هست. انگار که دینامیت منفجر شد. گفتم واقعاً آقای ... دست شما درد نکنه واقعاً دستتون درد نکنه. گریه بی چشم رو رو که می گن دقیقاً مصدق شرکت شماست. اینهمه تو سهمیه شیرای داروخونه رو ندادی و ما رو ... فرض کردی ما صدامون در نیومد. و همه مواردی رو که بالا گفتم با عصبانیت گفتم به علاوه این که حداقلش این بود که زنگ می زدی می گفتی جریان چیه. من سریع این چند رغازتونم می نوشتمن و ... بالاخره ... چند تور پخش مربوطه رو تحریم کردیم ولی خوب چه فایده

و اما این چند روز تعطیلی چه روزای خوبی بود. چقدر خوش گذشت. چقدر ترشی تولید شد. چقدر سبزی پاک شد و شسته شد و خرد شد. قابل توجه همه دوستان که در همه موارد گفته شده من فقط تماشاجی و مشوق بودم.

جونم بگه براتون که بالاخره این برادر کوچیکه ما از قرنطینه در آمد و رفت تهران کنکور فوق امتحان بده. و بعدش احتمالاً که چه عرض کنم حتماً یه دوازده روزی حالشو ببره و خوش بگذرone.

فعلاً تا همینجاش هم خیلی روده درازی کردم داشته باشین تا یه شب دیگه که بیام و دوباره براتون غر کنم

سرلاک هم ببری. خوب خانومم، آقایی که شما باشی و دیگه هیشکی نباشه من دفعه پیش چند تا سرلاک بردم چند تا شیر نان. کارنامم دست راستمه به خدا. مادر من، پدر من، برادر من باور کن هر جور زدی رقصیدم هر جا زدی رقصیدم دیگه رقصم نمیاد. با فرمانداری صحبت کردم با دانشگاه حرف زدم ...

۷- این شرکت پخش ... (اسمشو میارم تا همه بدونن چقد بی چشم و رو ه این شرکت) یه سال و نیمه ما باهاش کار می کنیم و شرکت اصلی ماست. همه چکها سر وقت تحويل داده شده سر وقت پاس شده. بد حسابی بد قولی نداشتیم. شاید در طول سال گذشته بیشتر از ۲۰ برابر همه شرکتای دیگه از این شرکت ما خرید کردیم. به قول خودشون داروخونه خانم دکتر بهترین داروخونه ایه که تا حالا کار کردیم. با کمبودشون ساختیم همه اینکارا رو یه داروخونه با یه شرکت می کنه که چی بشه آخرش. که شرکتم هواشو داشته باشه یه جاهایی. حالا اینجا رو داشته باشین برگردم.

همون موقعها که در گیر کارای ازدواج و متاهل شدن بودم چند تا فاکتور شرکت مونده بود که نشده بود چکشو بنویسم. یهو بچه ها تماس گرفتن خانوم دکتر دو توره که پخش ... درخواست نمی گیره. زنگ زدم ویزیتور جواب نداد. جانشینش گفت در جریان نیستم. بالاخره ویزیتور جواب دادو گفت